

همایش ملی مطالعات و پژوهش های علمی علوم انسانی

نهاد برگزار کننده همایش: موسسه قانون یار با حمایت معنوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه
سرمدیر علمی و مسئول برگزاری همایش: دکتر بهنام اسدی شماره مجوز: ۴۸۵۳-۷۸۸۶۴
سال برگزاری همایش: ۱۳۹۷ شماره مقاله: ۵۱۳۵/۲۲۹ رده بندی کنگره: ذ ۲۲۳/۲

تجلی قرآن و حدیث از دیدگاه جلال الدین محمد

بلخی (مولانا)

هستی رضایی

چکیده

درباره ی حدیث های کتاب که بیشتر آن ها از مآخذ معروف و معتبر گرفته شده است گفتنی است که شاید پاره ای از آن ها از دیدگاه حدیث شناسی اما و اگرهایی داشته و یا مجعول باشند اما آنچه بیشتر حائز اهمیت است اینکه سخنور ساختار قرآنی یا حدیثی را به عنوان نمونه و سرمشقی پیش چشم می گیرد و سخن خود را در ساخت و بافتی می پردازد که با آن همخوان باشد نمونه را می توان از مثنوی مولوی نام برد که روستا ساخت آن با روستا ساخت قرآن مجید همخوانی هایی دارد. به عبارت دیگر همانگونه که به ظاهر آیه های قرآن بریده بریده می نماید اما در باطن پیوندی ژرف و شگرف دارند و آن را کسی در می یابد که با قرآن انس گرفته و با جان و دل و تقوا به حریم حرمت قرآن اذن دخول یافته است. مثنوی معنوی نیز کتابی است که به ظاهر از نظمی بهنجار و پیوندی استوار تهی است و چه بسا کسانی که آن را مجموعه ای از مطالب پراکنده می دانند اما آنکس که به مثنوی خو گیرد میان آن مطالب پریشان پیوندی پنهانی می یابد که محور اصلی آن تداعی شگرف مولانا است.

واژگان کلیدی: مولانا، قرآن، حدیث، محمد بلخی، ادبیات عرفانی

بخش اول: کلیات

شعر شاعر، آئینه ای است که شخصیت و منش او را نشان می دهد و دانسته ها و آموخته های شاعر به فراوانی در سروده های او مجال نمایش می یابد و دست مایه ی نکته پردازیها و نگارگری های او می گردد، از اینجا است که ما در سروده های شاعر که بافته ها و تافته های کارگاه عاطفه و خیال اویند مایه های فراوانی از اسطوره، تاریخ، طب، فلسفه و .. می بینیم. بنابراین اگر شاعری از قرآن و حدیث آگاهی هایی داشته باشد، بازتاب جلوه هایی از آن ها در سروده های او بس طبیعی خواهد بود. آغاز شعر فارسی از اوایل سده ی سوم پیشتر نمی رود. در این زمان است که ادب فارسی تازه به راه می افتد؛ کسانی چون حنظله ی بادغیسی، محمد بن وصیف، ابوحفص سغدی، فیروز مشرقی و ... دست او را می گیرند و شیوه ی رفتن می آموزند آنچنان که در آغاز سده ی چهارم به بلوغ خود می رسد. در این روزگار که شعر فارسی به بلوغ و رسیدگی می رسد تقریباً در سراسر ایران فرهنگ اسلام که خود برخاسته از قرآن و حدیث بود، ریشه دوانده و با روح و خوی ایرانی هم سمت و سو شده بود. از سوی دیگر، همراه گسترش فرهنگ اسلام، زبان عربی در ایران چنان گسترش یافت که زبان بومی ایرانیان را زبون خویش ساخت و به ویژه در مکتب و مدرسه و مسجد و دربار و در میان اهل کتاب و قلم زبان رسمی و همگانی شد. کتاب ها به این زبان نوشته می شد، و درس ها به این زبان آموخته می شد به ویژه همگان با این زبان نماز و نیایش می کردند و ناگزیر بودند کتاب خدا را به قصد ثواب، تلاوت و قرائت کنند. این ها همه زمینه می شد تا زبان عربی نه تنها در مسجد و مدرسه که حتی در کوچه و بازار نفوذ یابد. از همین روزگاران بود که کم کم بازاری دانش اندوزی که بر محور قرآن و حدیث می چرخید سخت رونق گرفت و روزه روز شمار دانش اندوزان فزونی گرفت و دیری نپایید که از همین مدرسه ها عالمان بزرگ برخاستند و کتاب ها و رساله ها

نوشتند بسیاری از شاعران پارسی گوی در همین مدرسه درس خوانده بودند و افزون بر لغت و صرف و نحو و بلاغت و بیان، با معارف قرآنی و حدیثی به خوبی آشنا شده بودند و از این دو چشمه ی جوشان جام ها گرفته و جرعه ها نوشیده بودند؛ جرعه هایی که به سروده های آنان رنگ و بوی قرآن و حدیث بخشید. رونق و رواج گسترده ی زبان عربی در همه ی سرزمین های اسلام به ویژه ایران ناشی از این بود که خداوند قرآن خویش را بدان زبان فرو فرستاده بود؛ قرآنی که از دیدگاه بلاغی و هنری دل از همگان به ویژه سخن شناسان و ادیبان می ربود و آن ها را شیفته می ساخت، از معارف و معانی و احکام چنان سرشار بود که بر جان و دل ها می نشست و اندیشه و عاطفه را سیراب می کرد. علاوه بر این، معجزه ی پیامبر اعظم (ص) نیز بود و آشکارا همگان را به مبارزه و تحدی فرا خوانده بود. این ها همه زمینه شد تا پژوهشگران مسلمان برای بازنمایی زیبایی های هنری و جلوه های اعجازی قرآن و شرح و بسط معارف فشرده ی آن کوشش های گسترده ای کنند. کوشش هایی که حاصل آن از یک سو پدید آمدن دانش هایی چون لغت، صرف و نحو، بلاغت و بیان، تفسیر، تأویل، کلام و... بود و از دیگر سو تألیف و تصنیف شمار فراوانی از کتاب ها و رساله ها شد حدیث که دومین چشمه ی جوشان معارف اسلام بود، هر چند فروتر از کلام خدا اما فراتر از کلام مخلوق شمرده می شد و چون سخنان این بزرگواران علاوه بر ظرافت بلاغی و زیبایی هنری، یکسره حکمت و معرفت بود و سراپا نکته پردازی و نادره گویی و نیز شرح و بسط بسیاری از احکام و معارفی بود که در قرآن به ایجاز و اشاره از آن ها یاد شده بود، برای مسلمانان گنجینه ی گرانبهائی از فصاحت و بلاغت به شمار می آمد و جا داشت برای گردآوری و حفظ آن ها از هیچ کوششی دریغ نشود و از این جا بود که در کنار قرآن پژوهی از همان آغاز حدیث پژوهی نیز رونقی به سزا گرفت و چه بسا برای شنیدن یک حدیث از زبان گزارشگر نخستین رنج سفرهای دور و دراز را بر خود

هموار کردند و برای بازشناسی حدیث درست از نادرست معیارها بنا نهادند و حاصل این کوشش‌ها این شد که در کنار علوم یاد شده در زمینه‌ی قرآن پژوهی، دانش‌های رجال، فقه الحدیث، درایه الحدیث و ... در زمینه‌ی حدیث پژوهی پای گیرد. بنابراین با توجه به نکات گفته شده زمینه‌ی بهره‌گیری شاعران پارسی‌گوی از قرآن و حدیث آشکار می‌شود. اینک می‌افزاییم که بهره‌گیری از قرآن و حدیث در شعر و سروده علاوه بر اینکه نشانه دانشمندی و روشنفکری بود به سروده‌ی شاعر نیز گونه‌ای قداست و حرمت می‌بخشید و سخن آن‌ها را برای مردمی که به قرآن و حدیث به دیده‌ی حرمت می‌نگرستند، ارجمندتر و پذیرفتنی‌تر می‌ساخت. این نیز زمینه‌ی دیگری بود تا شاعران پارسی‌گوی به قصد تبرک یا استناد و استشهاد، و گاه به قصد نشان دادن علم و فضل خویش سروده‌های خود را با قرآن و حدیث آذین‌بندند. پیشینه‌ی بهره‌گیری و اثرپذیری سخنوران پارسی از قرآن و حدیث به آغازپیدایی و پاگیری شعر فارسی یعنی نیمه‌های سده‌ی سوم می‌رسد. چنانچه نشانه‌هایی از اثرپذیری قرآنی - حدیثی را در کهن‌ترین سروده‌های فارسی می‌توان یافت هر چند گسترده نیست. اما با گذشت زمان و گسترش شعر فارسی، به ویژه پیوند آن با پاره‌ای از پدیده‌های فرهنگی که با قرآن و حدیث پیوندی استوار داشته‌اند و نیز پدید آمدن پاره‌ای سخنوران که افزون بر طبع توانای شاعری، در قرآن و معارف اسلامی نیز دستی‌پرتوان داشتند، زمینه شد تا تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی گسترش یابد و سرانجام در سده‌های هفتم و هشتم به ویژه در مثنوی مولانا به اوج خود برسد. پاره‌ای از پدیده‌های فرهنگی که پیوند آن‌ها با شعر فارسی، اثرپذیری از قرآن و حدیث را گسترش و فزونی بخشیده، عبارتند از:

الف) شعر را در خدمت تبلیغ دینی قرار دادن و از آن چون ابزاری برای ترویج مکتب

یاری گرفتن.

ب) شعر را در قالب پند و اخلاق ساختن و از آن برای گرایش مردم به پاکی و پرهیز از پلیدی بهره گرفتن؛ کاری که عطار، مولوی، سعدی و... به گستردگی و استواری کرده‌اند.

ج) شعر را جلوه گاه عرفان و تصوّف ساختن و راه و رسم سلوک را بدان بیان کردن و یافته‌های غیبی را بدان سرودن؛ کاری که سنایی، عطار، مولوی و حافظ به زیبایی و ظرافت کرده‌اند.

گسترش مجالس و عظمی از یک سو و اقبال و توجّه مردم به این مجالس از سوی دیگر راه بهری گیری از قرآن و حدیث را برای شاعران هموارتر ساخته بود^۱.

بخش دوم: شیوه‌ها و گونه‌های اثرپذیری از قرآن و حدیث

همان گونه که پیش از این گفته شد بهره‌گیری شاعران فارسی‌گوی از قرآن و حدیث مانند بهره‌گیری از هر پدیده‌ی ادبی دیگر، شکل و شیوه‌های گوناگونی دارد؛ که هم از دیدگاه پیدایی و پنهانی و هم از دیدگاه هنری و بلاغی در یک سطح نیستند، که در اینجا شیوه‌ها و شگردها به گونه‌ای دسته‌بندی شده ارائه داده می‌شود.

۱- اثرپذیری واژگانی

در این شیوه اثرپذیری، شاعر واژه‌ها و ترکیب‌هایی را در شعر خویش می‌آورد که ریشه‌ی قرآنی و حدیثی دارند، و مستقیم یا غیر مستقیم توسط خود شاعر یا دیگران به زبان و ادب فارسی راه یافته‌اند، و اگر قرآن و حدیث نمی‌بود زبان و ادب ما نیز از آن واژه

^۱- احادیث مثنوی، صفحه « ۵ » مقدمه .

ها و ترکیب‌ها، یا به طور کلی و یا با معنی ویژه‌ی اسلامی آنها بی بهره بود. اثر پذیری واژگانی خود به سه شیوه‌ی وام‌گیری، ترجمه و برآیند سازی بخش پذیراست:

(الف) وام‌گیری: در این شیوه، واژه یا ترکیبی قرآنی یا حدیثی با همان ساختار عربی خود، بی هیچ دگرگونی یا با اندک دگرگونی لفظی یا معنوی به زبان وادب فارسی راه می‌یابد؛ مثلاً در بیت:

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی که هر که عشوه‌ی دنیا خرید وای، به وی

ص ۴۸۶، دیوان حافظ

(ب) ترجمه: در این شیوه، شاعر از گردانیده‌ی فارسی شده‌ی واژه یا ترکیبی قرآنی- حدیثی بهره می‌گیرد؛ برای نمونه واژه‌ی مرکب شب قدر در بیت:

آن شب قدری که گویند اهل معنی امشب است

یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است

حافظ، دیوان، ص ۴۶

(ج) برآیند سازی: در این شیوه واژه یا ترکیبی بی آنکه خود به صورت واژه یا ترکیب در قرآن و حدیث آمده باشد، بر پایه‌ی مضمون آیه‌ای یا حدیثی یا داستانی قرآنی- حدیثی ساخته می‌شود اینک نمونه‌هایی از اثر پذیری واژگانی را با خاستگاه قرآنی- حدیثی آنها می‌آوریم، با این یادآوری که بسیاری از اسما و صفات خداوند مانند خالق، رازق، رحمان، رحیم، وستار و نیز ترجمه‌ی فارسی شده‌ی آنها مانند جهان آفرین، روزی ده، بنده پرور، خطاپوش و بسیاری از نام واژه‌ها و اسم‌های خاص قرآنی-روایی، آدم، حوا، ابراهیم و اسحاق

و ترکیب ها و تعبیر هایی که در پیوند با آنها ساخته شده مانند گناه آدم، گلستان ابراهیم، آتش نمرود، صبر ایوب و بسیاری از الفاظ و اصطلاحات اسلامی مانند نماز، روزه، رکوع و سجود و... همه نمونه هایی از اثرپذیری واژگانی اند که به شیوه های گوناگون به زبان و ادب فارسی راه یافته اند و بسیاری از آنها با گذشت زمان و کاربرد بسیار چنان در ذهن و زبان پارسی گویان جا خوش کرده اند که نه بوی بیگانگی می دهند و نه غبار غربت می پراکنند :

دوزخ گلو (= پرخور، سیری ناپذیر)

برساخته و برگرفته از سیری ناپذیری دوزخ که در این آیه آمده است :

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ^۱ (روزی که به دوزخ گوییم:

سیرو پرشدی؟ او گوید: باز هم هست؟).

سحر بابل

برگرفته از داستان هاروت و ماروت ، دو فرشته ای که خداوند برای آزمون ، طبع انسانی به آن ها داد و به سرزمین بابل فرودشان آورد و مردم از آن ها سحر آموختند:

پس گریزند و ترا تنها هلند گر چه اندر لاف سحر بابلند

مولانا، مثنوی، ۴۰۳۳/۳

عروة الوثقی

وام گرفته از آیه ی فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...^۱ (هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به دستاویزی استوار چنگ زده است).

عروۃ الوثقا است این ترک هوا بر کشد این شاخ جان را بر سما

مولانا، مثنوی، ۱۲۷۴/۲

بر گرفته از حدیث‌هایی چون این حدیث قدسی: هُوَلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا آبَالِي وَهَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا آبَالِي^۲ (آنان در بهشتند و مرا باک نیست و آنان در دوزخند و مرا باک نیست).

پنبه ای از لاابالی در دو گوش دل نهم پند نپذیرم ز صبر و بندها را بشکنم

مولانا، دیوان شمس، ۲۸۵/۳

یار غار: برگرفته از داستان هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه به همراهی ابوبکر و پناه بردن آنان در نیمه راه به غار ثور: فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا^۳ (همانا که خداوند پیامبر (ص) را یاری داد، آنگاه که کافران او را آواره کردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار بودند، به یار همراه خویش گفت: غم مخور، خدا با ماست).

چون پیامبر دید آن بیمار را خوش نوازش کرد یار غار را

مثنوی ۲۲۵۲/۲

^۱ - بقره، ۲۵۶

^۲ - احادیث مثنوی، ص ۱۶۴

^۳ - توبه، ۴۰

تو مرا می دار بنده و یار غار هیچ آزادی نخواهم زینهار

مثنوی، ۱۰۷۷/۶

۲- اثر پذیری گزاره ای

این اثرپذیری به دو گونه ی اقتباس و حلّ بخش پذیر است :

الف) اقتباس و تضمین: در این شیوه گوینده عبارتی قرآنی یا روایی را با همان ساختار عربی بی هیچ گونه تغیرو دگرگونی یا با اندک تغییری که در تنگنای وزن و قافیه از آن گریزی نیست در سخن خود جای دهد. این گونه بهره گیری از قرآن وحدیث با قصد و غرض های گوناگونی انجام می پذیرد: تبرک و تیمّن، تبیین و توضیح، تشبیه و تمثیل، استشهاد و استناد و...

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خرّ موسی صاعقا

مثنوی، ۲۵/۱

تضمین از آیه ی فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا (چون خدای موسی بر کوه جلوه کرد کوه را پخش و پاشان کرد و موسی بیهوش فروافتاد) با اندکی تغییر، به قصد استشهاد و استناد.

ب) حلّ: دیدیم که در تضمین و اقتباس گاه سخنور برای حفظ وزن و قافیه ناچار است بدون آن که ساختار اصلی آیه و حدیث را بر هم زند، اندکی در آن ها دست برد اما تنگنای وزن و قافیه از یک سو و اشتیاق به اقتباس از سویی دیگر، گاه گوینده را بر آن می دارد تا برای زینت دادن سخن خویش به آیه وحدیث، بیش از پیش آن هارا دگرگون کند

وچه بسا ساختار اصلی آن‌ها را ازهم پاشاند. این دستکاری تا مرز از هم پاشیدگی ساخت و بافت آیه و حدیث در زبان ادب حل خوانده می‌شود که بیشتر از همه در سروده‌های مولانا دیده می‌شود.

وین نفس جان‌های ما را همچنان اندک اندک دزد از حبس جهان

تا الیه یصعد اطياب الكلم صاعداً منّا الی حیث علم

مثنوی، ۸۸۲/۱

مصراع سوم دگرگون شده ی این آیه ی شریفه است: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** سخن پاکیزه به سوی خدا می‌رود).

۳- اثرپذیری گزارشی

دراثرپذیری گزارشی، گوینده مضمون آیه یا حدیثی را به دو شیوه ی ترجمه یا تفسیر به پارسی گزارش می‌کند گاه به شیوه ی نقل قول و با یاد کردن نام گوینده و گاه بی آن و از زبان خود.

الف) ترجمه: ترجمه ی آیه و حدیث به پارسی مانند هر ترجمه ی دیگری گاه بسته و گاه باز و آزاد است:

در ترجمه ی بسته، گردانده ی پارسی هم در مضمون با اصل عربی برابر است و هم در ساختار بیانی با آن برابری دارد مانند این بیت ناصر خسرو:

قیمت هر کس به قدر علم اوست این چنین گفته است امیرالمؤمنین

دیوان، ص ۱۱۹

با یاد کرد نام گوینده، از سخن حضرت مولا (ع) که فرمود: قِیمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَعْلَمُ^۱.

اما در ترجمه‌ی بازوآزاد، به ضرورت وزن و قافیه هم کم و بیشی‌هایی در معنی راه پیدا می‌کند و هم ساختار بیانی دگرگون می‌شود:

گفت پیغمبر که نفحت‌های حق اندر این ایام می‌آرد سبق

گوش و هوش دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را

مثنوی، ۱/۱۹۵۱

ترجمه‌ی آزادی است از این سخن رسول (ص) إِنَّ فِي آيَاتِ دَهْرِ كُمْ لَنَفَحَاتٍ لَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا^۲

(همانا که در روزهای زندگی شما نسیم‌های الهی در وزیدند، به هوش باشید و خود را بر آن‌ها عرضه کنید).

ب) تفسیر: در این شیوه سخنور آیه یا حدیثی را یا مضمون آن‌ها را با شرح و بسط در سخن خویش می‌آورد.

پس کلام پاک در دل‌های کور می‌نپاید می‌رود تا اصل نور

و آن فسون دیو در دل‌های کثر می‌رود چون کفش کثر در پای کثر

گر چه حکمت را به تکرار آوری چون تو نااهلی شود اغز تو بری

ور چه بنویسی نشانش می‌کنی ور چه می‌لافی بیانش می‌کنی

^۱ - غرر الحکم، ۵۰۲/۴

^۲ - الجامع الصغیر، ۳۶۷/۱

او ز تو رو در کشد ای پرستیز بندها را بگسلد وز تو گریز
 ور نخوانی و ببیند سوز تو علم باشد مرغ دست آموز تو
 او نیاید پیش هر نااوستا همچو طاووسی به خانه ی روستا

مثنوی، ۳۱۶/۲

شرحی است بر این سخن مولا (ع) بدون ذکر نام گوینده: خُذِ الْحِكْمَةَ اَنِّی كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِی صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِی صَدْرِهِ حَتّٰی تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلٰی صَوَاحِبِهَا فِی صَدْرِ الْمُؤْمِنِ^۱

(حکمت را هر کجا هست بگیر، که همانا حکمت چون در دل منافق آید، ناآرامی کند تا از آن جا بیرون شود و در جای خود که دل مؤمن است آرام گیرد).

۴- اثرپذیری الهامی- بنیادی

در این شیوه، گوینده مایه و پایه ی سخن خویش را از آیه یا حدیثی الهام می گیرد و سروده ی خویش را بر آن نکته ی الهام گرفته بنیاد می دهد، و سخنی می پردازد که آشنایان، آن را با آیه یا حدیثی در پیوند می بینند؛ پیوندی گاه تا آن جا نزدیک و آشکار که سخن را ترجمه ای از آیه یا حدیث فرا می نماید، و گاه چنان دور و پنهان که پذیرش اثرپذیری را دشوار می سازد. مانند این بیت مولانا:

هر که را در جان خدا بنهد محک مر یقین را باز داند اوز شک
 مولانا بر پایه ی آیاتی چون وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا^۱ (هر کس پرهیز و پارسایی کند خدا راه بیرون شد از تنگناها را پیش پای او می نهد) وَإِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۲ (اگر

^۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۹، ص ۴۸۱

پروایی و پارسایی پیشه کنید، خداوند به شما بیشی می دهد که حق و باطل را از هم باز شناسید)، بیت بالا را سروده است .

۵- اثر پذیری تلمیحی

در این شیوه گوینده سخن خویش را مانند اثر پذیری الهامی - بنیادی بر پایه ی نکته ای قرآنی یا روایی بنا می نهد، اما به عمد آن را با نشانه و اشاره ای همراه می سازد و به این گونه خواننده ی اهل و آشنا را به آن چه خود بدان نظر داشته، راه می نماید و چه بسا خواننده ی نا آشنا را به کند و کاو وامی دارد، و همین تفاوت آشکار اثر پذیری تلمیحی با الهامی - بنیادی است. مانند این ابیات مولانا :

بی حس و بی هوش و بی فکرت شوید تا خطاب ارجعی را بشنوید

مثنوی، ۵۶۸/۱

تلمیح به آیه ی *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً*^۲ (ای نفس آرام یافته ، خرسند و خداپسند به سوی خدا باز گرد).

هیچ کرمنا شنید این آسمان که شنید این آدمی پر غمان

مثنوی، ۱۳۹/۶

تلمیح به آیه ی *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*^۳ (همانا ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم و کرامت بخشیدیم)

^۱ - طلاق، ۲

^۲ - انفال، ۲۹

^۳ - فجر، ۲۷ و ۲۸

^۴ - اسراء، ۷۰

۶- اثرپذیری تأویلی

در این شیوه، شاعر تأویل آیه یا حدیثی را دست مایه‌ی سروده‌ی خویش می‌سازد، یعنی با ذوق ورزی و نکته‌یابی از لایه‌های برونی و پیام‌های پیدای سخن در می‌یابد و به لایه‌های درونی آن راه می‌یابد و پیام‌های پنهانی باز می‌آورد، و به این گونه از آیه یا حدیث تفسیری نو بر و پیغامی دیگر رهاورد خواننده می‌سازد. در این شیوه اثرپذیری، از این روی که شاعر از آیه یا حدیث معنایی نغز و نوبه دست می‌دهد، ناگزیر این اثرپذیری همواره آشکار خواهد بود. نمونه را در مثنوی که مخزنی از تأویل‌های ژرف و شگرف است می‌بینیم:

مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حبّ الوطن

مثنوی، ۳/۳۸۰۷

تأویلی عارفانه است از حدیث معروف و ظاهراً موضوع حُبّ الوطنِ مِنَ الْاِيْمَانِ. گفتنی است که پیش از مولانا، شیخ اشراق از کنار هم نهادن و سنجیدن موی شکافانه‌ی دو روایت «حُبّ الوطنِ مِنَ الْاِيْمَانِ» و «حُبّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» که در معنی ظاهر باهم نمی‌سازند به این نکته پی برده که وطن در حدیث حبّ وطن، وطن دنیایی نیست و باید معنی دیگری از آن خواسته شده باشد. به این نکته‌ی تأویلی دست یافته که وطن اصلی انسان، وطن الهی و ملکوتی اوست، نه زادگاه دنیایی.

۷- اثرپذیری ساختاری - سبکی

در این شیوه، سخنور ساختاری قرآنی یا حدیثی را چونان نمونه و سرمشقی پیش چشم می‌گیرد و سخن خود را در ساختی می‌پردازد که با آن همخوان باشد. نمونه را می‌توان

از مثنوی مولوی نام برد که روساخت آن با روساخت قرآن مجید همخوانی ها و همسانی هایی دارد. توضیح این که یکی از ویژگی های سبکی - ساختاری قرآن روساخت بریده بریده و ژرف ساخت پیوسته ی آن است هر پژوهنده ای آشکارا درمی یابد که همان آیه ها و سوره - هایی که به ظاهر بریده بریده و از هم گسسته می نمودند در باطن پیوندی پنهانی اما استوار دارند که اگر هریک را از جای خود برداری و در جای دیگر بگذاری در هنجار استوار آن رخنه ای به وجود می آید. مثنوی معنوی نیز کتابی است که به ظاهر از نظمی به هنجار و پیوندی استوار تهی است و چه بسا کسانی آن را مجموعه ای از مطالبی می دانند که پراکنده و بی پیوند و از هم گسیخته در کشکولی برهم انباشته شده اند اما آن کس که با مثنوی خو گیرد میان آن مطالب پراکنده، پیوندی پوشیده می یابد که محور اصلی آن، تداعی شگرف مولانا است. این که مولانا کتابش را بخش بندی نکرده و سامان و هنجاری بدان نبخشیده، افزون بر اینکه حاصل هجوم امواج معانی و آتش افروخته در پیشه ی اندیشه ی اوست، حاصل همدلی و همراهی با قرآن نیز هست؛ قرآنی که به گواه مثنوی همواره در ذهن و زبان او حضوری جوشان و ریزان داشته است.

بخش سوم: ملای روم و نمونه هایی از تجلی قرآن و حدیث در سروده

های ۱ و

زندگی سراینده ی مثنوی سراپا معنی است اما صورت و ظاهر آن نیز البته در خوردانستن است. جلال الدین محمد در حدود سال ۶۰۴ هجری در بلخ به دنیا آمد. پدرش بهاء الدین ولد واعظی زبان آور و خوش بیان بود. به صوقیه گرایش داشت و مجموعه هایی از مواعظ او هم اکنون باقی است. در هر حال واعظ بلخ هنگامی که پسرش جلال الدین

کودکی خردسال بود از بلخ بیرون آمد. چندی در سمرقند بود آنگاه عزیمت حج کرد. ۱۵ |

هنگامی که خوارزم و ماوراء النهر به دست مغول افتاده بود بهاء ولد در ارزنجان و سیواس

به آسیای صغیر بود و چند سالی نیز در لارنده بسر برد تا اینکه مادر مولانا مؤمنه خاتون وفات یافت و بعد از چند سالی پدر نیز در قونیّه وفات یافت. هنگام وفات پدر، جلال الدّین که جوانی بیست و چهار ساله بود به خواهش مریدان، مسند تدریس و منبر و عظماء بهاء ولد را اشغال کرد و به جای پدر نشست .

یک سال بعد سید برهان الدّین محقق ترمذی از مریدان بهاء ولد، جلال الدّین بهاء را تحت ارشاد و تربیت خویش قرار داد، بعد از مرگ برهان محقق، جلال الدّین مدتی از صحبت پیرمحروم ماند تا سال ۶۴۲ که شمس تبریزی به قونیّه آمد و آشنایی با او سرنوشت این مفتی و مدرّس جوان را که خود مریدان بسیار داشت دگرگون کرد. صحبت شمس مولانا را چنان مجذوب کرد که منجر به شیفتگی شد و مولوی را که مرد بحث و درس و وعظ بود، در چهل سالگی معلّم عشق وی شاعری آموخت . به گونه ای که ساعت ها با شمس خلوت می کرد و به جای نماز و روزه به وجد و سماع می پرداخت و همین امر نارضایتی و خشم مریدان مولانا را برانگیخت و در صدد تهدید او برآمدند. شمس از قونیّه غیبت کرد و به دمشق رفت مولانا پسرش - سلطان ولد - را در پی او فرستاد و به قونیّه باز آورد. این تجدید صحبت طولی نکشید و شمس به ناگاه ناپدید شد . غیبت ناگهانی شمس مولوی را بیش از پیش به دنیای عشق و هیجان کشانید و به کلی تسلیم وجد و سماع شد . غزل های دیوان شمس یادگار این شور و هیجان روحانی اوست . چندی بعد از غیبت شمس، صلاح الدّین زرکوب دل مولانا را ربود و بعد از او نیز حسام الدّین چلبی تا پایان عمر مولانا، محبوب و مرید و مراد او بود، و همین شیفتگی بی پایان بود که مثنوی عظیم معنوی را به وجود آورد. در قونیّه مولانا حرمت و حشمتی تمام داشت پادشاهان سلجوقی به او ارادت می ورزیدند، صدر الدّین قونوی عارف نامدار وی را تکریم می کرد، فخر الدّین عراقی و نجم الدّین رازی صحبت وی را معتنم می شمردند . حتی

قولی هست که شیخ سعدی نیز برای درک صحبت اواز فارس به روم آمد. عاقبت در جمادی الاخر سال ۶۷۲ در پایان بیماری که ظاهراً تب محرّقه بود در قونیه چشم از جهان فرو بست. آثار جلال الدّین شامل نظم و نثر است که آن چه به نثر و تقریر و املا از او باقیست یکی فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعة است. اما آنچه به شعر از وی باقی مانده مثنوی معنوی و غزلیات شمس است، همچنین مقداری رباعیات که بعضی از آن ها بی شک از وی نیست.

اینک دفتر اشعار مولانا را می گشاییم تا نمونه هایی از تجلّی قرآن و حدیث را در سروده های او باز نماییم، بازنمایی اثرپذیری هایی که خود کتابی پرو پیمان می شود اما ناگزیر از گسترش و تفصیل آن، چشم می پوشیم و به اندکی از بسیار و مثنوی از خروار بسنده خواهیم کرد.

مصطفی فرمود از گفت جحیم کو به مؤمن لابه گر گردد ز بیم
گویدش بگذر زمن ای شاه زود هین که نورت سوز نارم را ربود

مثنوی، ۱۲۴۸/۲

گزارشی است از این سخن پیامبر (ص) *تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُزْءٌ يَأْتِي مُؤْمِنٌ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهْبِي*^۱ (در قیامت آتش دوزخ به مؤمن می گوید: به سلامت بگذر که نور ایمان تو شرار آتش مرا خاموش کرده).

آنچه می گویم به قدر فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست
جان و ذل را طاقت آن جوش نیست با که گویم، در جهان یک گوش نیست

مصرع آخریادآور این آیه ی قرآنی است: *إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ* (آنان از شنیدن ناتوان هستند).

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

مثنوی، ۶/۲۹۰۰

هم سمت و سو با این سخنان مولا (ع): *كُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى جَنْبِهِ*^۱ (هر چیز به هم جنس خود می گراید).

کی پرد مرغی مگر با جنس خود صحبت نا جنس گوراست و لحد

مثنوی، ۲/۲۱۰۲

رنگ های نیک از خم صفاست رنگ زشتان از سیاه آبه ی جفاست

صبغه الله نام آن رنگ لطیف لعنه الله بوی آن رنگ کثیف

دیوان شمس، ۱۲/۷۶۵

بنیاد گرفته از آیه *صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً*^۲ (نگارگری خدا و کیست خوش نگارتر از خدا).

صبغه الله هست خم رنگ هو پیسه ها یکرنگ گردد اندرو

مثنوی، ۲/۱۳۴۵

بر مثل گلستان رنگرزم خم اوست بر مثل آفتاب تیغ گهر دارم اوست

دیوان شمس، ۱/۲۷۱

^۱ - غرر الحکم، ۴/۵۳۱

^۲ - بقره، ۱۳۸

خواب بیداری است چون با دانش است وای بیداری که با نادان نشست

مثنوی، ۳۹/۲

الهام گرفته از روایاتی چون: نَوْمٌ عَلَى عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى جَهْلٍ^۱ (خواب عالم از نماز جاهل برتر است).

گفت پیغمبر رکوع است و سجود بر در حق کوفتن حلقه ی وجود

حلقه ی آن در هر آن کومی زند بهر او دولت سری بیرون کند

مثنوی، ۲۰۴۸/۵

ترجمه واری از این سخن رسول (ص) : مَا دُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَأَنْتَ تَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ وَمَنْ يَكْثُرْ قَرَعَ بَابَ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ^۲ (تا در نمازی، در خانه ی خدا را می کوبی ، و هر کس در خانه ی او را بکوبد ، به رویش گشوده شود).

نیم جان بستاند و صد جان دهد آنچه اندر وهم ناید آن دهد

مثنوی، ۲۴۵/۱۰

الهام گرفته از آیات و روایاتی چون : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۳ (هیچ کس نمی داند که چه چشم روشنی هایی برای او انداخته شده) ؛ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا أَعْيُنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ^۴ (برای بندگان نیک خویش

^۱ - الجامع الصغير ، ۶۷۸ / ۲

^۲ - بحار الانوار ، ۷۸ / ۷۷

^۳ - سجده ، ۱۷

^۴ - الجامع الصغير ، ۲۳۷ / ۲

چیزهایی اندوخته ام که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به ذهن و ضمیر کسی رسیده).

پس کلام پاک در دل‌های کور می‌نپاید می‌رود تا اصل نور
و آن فسون دیو در دل‌های کز می‌رود چون کفش کز در پای کز
گرچه حکمت را به تکرار آوری چون تو نااهلی شود اغز تو بری
ورچه بنویسی نشانش می‌کنی ورچه می‌لافی بیانش می‌کنی
او ز تو رو در کشد ای پرستیز بندها را بگسلد وز تو گریز
ور نخوانی و ببیند سوز تو علم باشد مرغ دست آموز تو
او نپاید پیش هر نااوستا همچو طاووسی به خانه‌ی روستا

مثنوی، ۳۱۶/۲

شرح واره ای براین سخن مولا(ع): خُذِ الْحِكْمَةَ اَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلِجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ^۱ (حکمت را هر کجا باشد فراگی، که حکمت در سینه‌ی منافق ناآرامی می‌کند تا از آنجا بیرون شود و در سینه‌ی مؤمن آرام گیرد).

چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان این چنین گفتند جمله عالمان
هر که ظالم تر جهش با هولتر عدل فرموده ست بدتر را بتر

مثنوی، ۱۳۰۹/۱

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۷۹، ص ۴۸۱

مصرع نخست بیت اول بر گرفته شده است از روایاتی چون: *الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا هُوَ الظُّلْمَاتُ فِي الْآخِرَةِ* (ظلم دنیا ظلمات آخرت است). بیت دوم بر گرفته از آیه ی: *وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا*^۱ (کیفر بدی، بدی است).

طاعت عامه گناه خاصگان وصلت عامه حجاب خاص دان

مثنوی، ۲۸۱۶/۲

مصرع نخست ترجمه واری است از روایت: *حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ*^۲ (صواب ابرار، گناه مقربان است).

بیت چهارم نیز تأویل گونه ای است از این سخن رسول (ص): *أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ مَغْفُورٌ لَهَا مُتَابٌ عَلَيْهَا*^۳ (امت من امتی است رحمت شده و بخشوده و توبه اش پذیرفته).

بده ای دوست شرابی که خدایی است خدایی نه درو رنج خماری نه درو خوف جدایی

دیوان شمس، ۱۲۷/۶

مصرع دوم، ترجمه واری است از یک آیه ی قرآنی در وصف شراب خدایی بهشت: *يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ*^۴ (بر بهشتیان جامی پیموده می شود پرو پیمان، اباده ای روان درجوی ها و رخشان و گوارا بر نوشندگان، نه در آن خوف جدایی از عقل است و نه در آن رنج خماری).

^۱ - شوری، ۴۰

^۲ - احادیث مثنوی، ص ۶۵

^۳ - الجامع الصغير، ۲۴۸/۱

^۴ - صافات، ۴۵-۴۷

منابع و مأخذ

- ۱- نهج البلاغه، شریف رضی، به کوشش دکتر صبحی صالح، انتشارات مرکز البحوث اسلامیّه
- ۲- شرح غررالحکم، آقا جمال خوانساری، تصحیح محدث ارموی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۳- احادیث مشنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران
- ۴- بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ۱۱۰ مجلد، دارالکتب اسلامیّه، تهران
- ۵- الجامع الصغیر، جلال الدّین سیوطی، ۲ مجلد، دارالفکر، بیروت
- ۶- قمار عاشقانه، عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ هفتم